

Journal iranian political sociology

Vol. 5, No.11, Bahman2023

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.298168.2082>

Reflection of political and social issues in Ferdowsi's Shahnameh

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is a work written to preserve Iran's historical identity and because Ferdowsi saw the epistemological foundations of the society of his time in danger, with a committed approach, he combined the stories of Shahnameh with religious, social and political messages and in the background of the stories, he revealed many political and social issues of his time. The main purpose of this study is to study the political and social conditions of the Ferdowsi era and to reflect the sociological issues of Iranian identity and Ferdowsi ethnicity and her concerns for the preservation of Iranian identity and history. Library sources and Ferdowsi's Shahnameh book have been used to collect information by documentary method. The approach of this study is descriptive-analytical which has been done qualitatively. Ferdowsi had written the Shahnameh at a time when the Samanid kings were pursuing a racial policy and were seeking to restore Iranian culture and identity. However, with the rise of the Ghaznavids and the political and religious extremism of Sultan Mahmud, the ground was prepared for a cultural stagnation, and the Shahnameh became a reaction with the intention of preventing the rupture of Iranian history and civilization and discrimination and social and political tyranny.

Keywords: Ferdowsi Shahnameh, Political and Social Situation, Sociology of Identity.

بازتاب مسائل سیاسی و اجتماعی در شاهنامه فردوسیشهریار شادی گو^۱شکوفه دارابی^۲زهره احمدی پور اناری^۳فریبا پروانه^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱

چکیده:

شاهنامه فردوسی اثری است که برای پاسداشت هویت تاریخی ایران سروده شده است و فردوسی چون بنیان‌های معرفتی جامعه عصر خویش را در خطر می‌دید، با رویکردی متعهدانه داستان‌های شاهنامه را با پیام‌های دینی، اجتماعی و سیاسی همراه می‌ساخت و در پوسته زیرین داستان‌ها، بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود را برملا می‌کرد. هدف اصلی این پژوهش بررسی شرایط سیاسی و اجتماعی عصر فردوسی و بازتاب مسائل جامعه‌شناختی هویت ایرانی و قوم‌مداری فردوسی و دغدغه‌های او برای حفظ هویت و تاریخ ایران است. برای گردآوری اطلاعات به روش اسنادی از منابع کتابخانه‌ای و کتاب شاهنامه فردوسی استفاده گردیده است. رویکرد این مطالعه، توصیفی-تحلیلی بوده که به شیوه کیفی انجام گرفته است. فردوسی در زمانی سرودن شاهنامه را در پیش گرفته بود که شاهان سامانی سیاست نژادی را در پیش گرفته بودند و در صدد بازپایی فرهنگ ایرانی بودند. اما با روی کار آمدن غزنویان و تندروی‌های سیاسی و دینی سلطان محمود، زمینه برای رکود فرهنگی فراهم شد و شاهنامه واکنشی به نیت جلوگیری از گسست تاریخ و تمدن ایرانی و تبعیض‌ها و بیدادگری‌های اجتماعی و سیاسی شد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، اوضاع سیاسی و اجتماعی، جامعه‌شناسی هویت.

^۱ استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. Kamyar137884@gmahl.com (نویسنده مسول)

^۲ استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. Sh.1356@gmail.com

^۳ استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. Ahmadypoor@yahoo.com

^۴ مربی گروه آموزش علوم اجتماعی دانشگاه فرهنگیان تهران ایران f.parvan@gmail.com

رابطه متقابل «جامعه» با «ادبیات»، تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر و درک ادبیات به عنوان بازتاب واقعیت های موجود در جامعه از مسائلی است که توجه محققان جامعه شناسی و ادبیات فارسی دوران معاصر را به سمت خود جلب نموده است. در این راستا مادام دواستال با تأکید بر پیوند مفاهیم ادبیات با جامعه، بر تأثیر رابطه متقابل دین، قوانین، آداب و رسوم بر ادبیات اصرار می کند و معتقد است که ادبیات نه تنها یک هنر بلکه یک سلاح است که برای شناخت به کار می رود (رضی و همکاران، ۱۳۹۲). بر این اساس می توان ادبیات را آینه اجتماع دانست که منعکس کننده تصویر واقعیت های جامعه است.

شاهنامه معروفترین اثر حماسی ادبیات ایران است که حکیم ابوالقاسم فردوسی در آن از تاریخ ایران باستان و اعتقادات و باورهای کهن سخن رانده است. این اثر فردوسی از شاهکارهای ادبی ایران و جهان است و روایتی است بالغ بر شصت هزار بیت که در سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی سروده شده است. شاهنامه ابعاد مختلف انسان، هویت و عملکردهای او را در موقعیت های گوناگون اجتماعی، دینی، اخلاقی و... جلوه گر می سازد. هدف فردوسی از سرودن شاهنامه این بود تا برای آیندگان بیان کند که اوضاع اجتماعی و سیاسی پیش از دوران کنونی چگونه بوده و انسان ها چگونه بر جهان حاکم شدند.

فردوسی در روزگاری می زیست که خاندان اصیل سامانی بر ایران تسلط داشتند. تاریخ ایران و زبان فارسی از جمله مواردی بودند که سامانیان به عنوان حکومتی مستقل به آن توجه کردند. چه هجوم و غلبه ترکان و بعدها رواج عرفان، فضای تفاخر به گذشته و اندیشیدن به حماسه های ملی را تا حدود زیادی از بین برد.

شاهنامه سرایی که به واسطه تشویق شاهان سامانی رواج گرفته بود، فرصت مناسبی برای بازیابی فرهنگ ایرانی در برابر فرهنگ اقوام مهاجم بود و در واقع فردوسی با طرح مسائل سیاسی و اجتماعی به صورت ضمنی در شاهنامه، در برابر بیدادگری ها و تبعیض ها واکنش نشان می داد. در عصر فردوسی «از یک سو به واسطه تفسیر غرض ورزانه و تبعیض گرایانه سیاسی - اجتماعی که حکام عرب از اسلام و قرآن به دست داده بودند و از سوی دیگر به علت برخورد متعصبانه و بی رحمانه ترکان به ویژه سلطان محمود با فرقه های به اصطلاح رافضی و حمایت مجدانه از فرقه های تندرو سنی مانند کرامیان، آتش نزع، تعصب و ریا میان فرقه ها و اقوام مسلمان فروزان شده بود و دین اندیشان عصر همچون فردوسی و سنایی را به روشننگری شاعرانه در این باره فراخوانده بود» (دهمرد، ۱۳۸۸: ۳۴).

فردوسی برای حفظ تاریخ و تمدن ایران و با توجه به ضرورت سیاسی و اجتماعی عصر خویش به سرایش شاهنامه دست زد و با ترویج اندیشه های سیاسی و اجتماعی و دینی خود، در برابر بسیاری از مسائل عصر و زمانه خویش واکنش نشان داد و ضمن حفظ زبان و تاریخ ایران زمین، گزارش مستندی از مسائل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ادوار پیشین ایران ارائه دهد.

او دقیقاً و شاید به صورت ناخواسته به موضوع جامعه و پدید آمدن زندگی اجتماعی توجه نموده؛ بسیاری از مفهوم های جامعه شناسی مانند جامعه پذیری، تقسیم کار اجتماعی، نهاد خانواده، خشونت، تحول، قوانین مدنی، آداب و رسوم و تغییرهای اجتماعی، سازمان، نظام های حکومتی و... را به تصویر کشیده و گام به گام پدید آمدنشان را در جامعه بشری یادآور گشته است. در این اثر، سیر تمدن بشر و پیچیدگی زندگی

اجتماعی نیز از آغاز آفرینش گام به گام سروده شده و گویی شاعر بلند آوازه ایران زمین، خود جامعه‌شناسی زبده است که این چنین مفاهیم را درک کرده و در کلام جادویی خویش به نظم کشیده، تاریخ را با مفهوم‌های اجتماعی - جامعه‌شناختی آمیخته و آن را در هم‌گذاری‌ای در قالب شعر بازنمایی نموده است. امروزه جامعه‌شناسان بدین حوزه، جامعه‌شناسی ادبیات می‌گویند (بذرافکن و روحانی، ۱۳۸۹).

فردوسی در شاهنامه‌اش موضوع‌های نظری (آرمانگرایی) و موضوع‌های عملی (سیاست) را همزمان به کار گرفته است. در این مسیر ساختارهای سیاسی هویت اعضای جامعه را شکل می‌دهند و حکیم توس بر ساختارهای گوناگون به انواع سیاسی و اجتماعی متمرکز نموده است. به دیگر سخن از نگاه او ساختارها هم مشکلات را پدید می‌آورند و هم آنها را حل می‌کنند. در این میان ساختار سیاسی مهم‌ترین است؛ زیرا هدف سیاست سازماندهی مناسب جامعه است بدان منظور که اعضای آن به سعادت و امنیت دست یابند. فردوسی دیدگاه ساختاری و شیوه تاریخی را برای طرح مشکل جامعه و پاسخ بدان به کار گرفته است. وی در گام نخست با گردآوری داده‌های اساطیری و تاریخی پرسش اصلی خود را مطرح می‌کند، سپس ایده‌های ذهنی خود درباره کیستی انسان را بیان می‌نماید و در سومین مرحله به تحلیل داده‌ها می‌پردازد. بنابراین روش او از نوع تحلیلی هنجاری می‌باشد. شاعر در این مرحله افکار و واقعیت‌ها را پیوند می‌زند و سرانجام پاسخ خود را مشاهده می‌نماید. به نظر می‌رسد هدف آن است که نشان دهد چگونه اندیشه‌ها با داده‌های عینی مرتبط می‌گردند و ساختار سیاسی را پدید می‌آورند و برعکس چگونه می‌توان از مسیر داده‌های عینی با لحاظ کردن افکار به سیاست هنجاری رسید. بنابراین ساختار سیاسی در بالاترین جایگاه قرار می‌گیرد و آنگاه ساختارهای دیگر به صورت سلسله مراتبی سامان می‌یابند (منشادی، ۱۳۸۹).

هدف کلی این پژوهش بررسی شرایط سیاسی و اجتماعی عصر فردوسی و بازتاب مسائل جامعه‌شناختی هویت ایرانی و قوم‌مداری فردوسی و دغدغه‌های او برای حفظ هویت و تاریخ ایران است. بنابراین مقاله حاضر می‌کوشد به این سؤالات پاسخ دهد که شرایط سیاسی و اجتماعی عصر فردوسی چگونه بوده؟ و بازتاب مسائل جامعه‌شناختی هویت ایرانی و قوم‌مداری فردوسی و دغدغه‌های او برای حفظ هویت و تاریخ ایران چگونه بوده است؟

روش پژوهش

برای بهتر فهمیدن موضوع مورد مطالعه و دستیابی به اطلاعات صحیح پیرامون سؤالات تحقیق با نگرشی عمیق به موضوع ابتدا به اسناد کتابخانه‌ای مراجعه شد و پیشینه پژوهش مورد بررسی قرار گرفت. سپس با استفاده از رویکرد توصیفی - تحلیلی که به روش تحلیل محتوای کیفی انجام گرفت مطالب مورد تحلیل قرار گرفت.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره مسائل سیاسی و اجتماعی در شاهنامه فردوسی انجام شده است. از جمله: قاسمی، نیکویی و چراغی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل گفتمانی طبقه‌بندی اجتماعی در شاهنامه» با استفاده از روش تحلیل گفتمان کوشیده‌اند تا ضمن تبیین طبقه‌بندی اجتماعی در ایران باستان، این مفهوم را در شاهنامه فردوسی بررسی کنند؛ نقش منابع قدرت و مناسبات ایدئولوژیک را در برجسته‌نمایی و طبیعی‌سازی آن واکاوند و تأثیر آن را در فرایند توسعه جامعه ایرانی در شاهنامه و ایران باستان تحلیل نمایند.

در پایان به این نتیجه رسیده‌اند که یکی از مؤثرترین موانع توسعه فرهنگی و اجتماعی در ایران باستان وجود نظام شبه کاست طبقاتی بوده است که در شاهنامه نیز باز نمود داشته است.

چهری، صفایی مقدم و جوکار (۱۳۹۶) در مقاله «فضیلت وطن‌دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو» به بررسی این نکته پرداخته‌اند که فردوسی با آگاهی دادن، ایجاد انگیزه و نمایش وطن‌دوستی در صحنه عمل، زمینه را برای ترویج و پرورش فضیلت وطن‌دوستی به مثابه کنشی اخلاقی فراهم کرده است و کار او در این خصوص مبنایی فلسفی و تربیتی دارد.

آزادی، جهان‌تیغی و سلطانی (۱۳۹۵) در مقاله «اخلاق و سیاست در شاهنامه» با استفاده از روش کتابخانه‌ای به بررسی اخلاق و سیاست در شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که مواردی از زیر پا گذاشتن اخلاق در داستان‌های شاهنامه مشهود است.

ثواقب (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه» با استفاده از روش کتابخانه‌ای به تبیین اوضاع سیاسی، اجتماعی، دینی، ادبی و فرهنگی عصر فردوسی پرداخته و به این نتیجه می‌رسد که پدید آمدن شاهنامه تابع شرایط روزگار فردوسی بوده است.

یوسفی و همکاران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل محتوای هویت ایرانی در داستان سیاوش شاهنامه فردوسی» با استفاده از روش تحلیل محتوا به بررسی معنای هویت ایرانی در داستان سیاوش پرداخته و به این نتیجه رسیده است که هویت ایرانی در مقابل انیرانی بازشناسی می‌شود.

احمدی، بذرافکن و عربی (۱۳۹۱) در مقاله «بازنمایی اجتماعی شاهنامه فردوسی (بررسی هویت فرهنگی- اجتماعی نهاد خانواده ایرانیان از نگاه فردوسی)» با استفاده از روش تحلیل کیفی اسنادی به بررسی نحوه توزیع قدرت و هویت خانواده در شاهنامه پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که اگرچه زنان در جامعه از جایگاه خاصی برخوردار هستند، اما مردان نقش تصمیم‌گیری اصلی را در خانواده داشته و در بعضی موارد با زنان نیز مشورت می‌کرده‌اند.

بذرافکن و روحانی (۱۳۸۹) در مقاله «بازنمایی اجتماعی در شاهنامه فردوسی (بررسی سیر شکل‌گیری و دگرگونی جامعه ایرانی در شاهنامه فردوسی)» به بازنمایی و استخراج مفاهیم جامعه‌شناختی موجود در شاهنامه پرداخته‌اند.

منشادی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان» به بررسی چگونگی استفاده از اسطوره برای پیوند زدن عناصر گوناگون هویتی پرداخته است.

بحث

۱- وضعیت ژئوپلیتیک ایران در عصر فردوسی

ایران در طول تاریخ از موقعیت استراتژیک ویژه‌ای برخوردار بود و تمدن‌های بزرگی از چهار سو آن را احاطه کرده و بر آن اثر گذاشته‌اند و از آن نیز اثر پذیرفته‌اند. چنین موقعیت استراتژیکی علاوه بر اینکه، زمینه‌ای برای ضعف تعصب ملی ایجاد می‌کرد، سبب وسعت فرهنگ و جهان‌بینی ما نیز می‌شد. ایران سرزمینی است که به شکل مناطق کوهستانی، بیابان و دریا گسترش یافته است. دشت‌های وسیع ایران همواره گذرگاهی برای تاخت و تاز و هجوم اقوام گوناگون بوده است. «فلات ایران به دلیل جای گرفتن در کانون جغرافیایی تمدن‌های جهانی تا سده‌های اخیر و تحرک ویژه‌ای که طی چند هزار سال در قلب تبادل‌های

فرهنگی جهان داشت، به طبع و در عمل از بیشترین نقش در اشاعه عناصر فرهنگی به دیگر نقاط جهان و پذیرش آنها به درون قلمرو فرهنگی اش نیز برخوردار بود. در واقع ایران دست کم یکی از کانون‌ها و میانجیان عمده و برجسته اشاعه عناصر فرهنگی در سراسر جهان بوده است. ایران بر خلاف چین و هند که در آخرین حدود خاوری جهان جای داشتند، در کانون جغرافیای جهان جای داشت و پیوسته در دسترس امکانات ارتباطات جهانی قرار داشت. فرهنگ ایرانی بر خلاف فرهنگ‌های یاد شده، همیشه در داد و ستد با فرهنگ‌های بیگانه بود و در کانون راه‌های ارتباطی جهان از انواع ارتباط‌های مادی و معنوی برخوردار بود. بیهوده نیست که فرهنگی مانند چین با کشیدن دیوار راه ارتباطی خود را با اقوام بیگانه می‌بست و فرهنگ ایرانی برعکس می‌کوشید با بسط راه‌های ارتباطی به شرق و غرب، دامنه و گستره روابط جهانی را بیش از پیش گسترش دهد (ثلاثی، ۱۳۷۹: ۱۳).

چنین موقعیت جغرافیایی از سرزمین ما، معبری ساخته است که در طول قرن‌های بسیار، اقوام متمدن، نیمه متمدن و وحشی، یا همواره بر آن می‌تاخته‌اند و یا از آن می‌گذشته‌اند و تداوم تاریخی و استمرار فرهنگی ما را از هم می‌گسیخته‌اند.

تأثیر گسترده ایران در هر عهد به صورت یک حلقه رابط بین مشرق و مغرب، خواه بخشنده و خواه گیرنده یا فقط واسطه، به دلیل اینکه بر راه‌های بزرگ آسیا سوار بود، یک دفعه در زمان ساسانیان در نقش‌های دیواری بودایی در بامیان افغانستان و گاه در قطعات کتاب‌ها و نوشته‌های ابریشم و کاغذ مانویان که حاوی مینیاتورهای بسیار زیبای روحانیان و نوازندگان است و همچنین در نقاشی‌های دیواری خوشو در ترکستان ظاهر می‌گردد (حقیقت، ۱۳۸۸: ۲۵).

این شرایط اقلیمی سبب می‌شد که باورهای اساطیری از شرایط جغرافیایی نیز تأثیر بپذیرد و در همان چهارچوب مصادق و معنا یابد.

۲- نگاهی بر زمانه فردوسی:

فردوسی شاهنامه را در ۳۷۰ ه.ق آغاز و در سال ۴۰۰ به پایان رساند. عصر فردوسی از نظر سیاسی، اجتماعی، علمی و ادبی، یکی از قرون درخشان و طلایی اسلام می‌باشد. فردوسی از بسیاری از آیین‌ها، شرایط جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی عصر خود تأثیر پذیرفته و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به آن‌ها اشاره نموده است.

عصر فردوسی دوران بسیار ناآرامی بود، تبعیض نژادی و دینی به اوج خود رسیده بود. زمان آغاز شاهنامه مصادف با حکومت سامانیان بود که خود از خاندانی اصیل و ایرانی بودند و بسیار به مظاهر هنر و ادب فارسی عشق می‌ورزیدند. این روزگار درخشان، فرصت بسیار مغتنمی بود که فرهنگ ایرانی دوباره خود را باز یابد و چندین شاهنامه به وجود آید. اما در میانه سرایش شاهنامه، غزنویان به روی کار آمدند و سلطان محمود با تعصبات و تندروی‌های خاص سیاسی و دینی خود، عرصه را بر ایرانیان نژاده تنگ گردانید و سیر قهقراپی فرهنگی را آغاز نهاد. ایرانیان که تازه از یوغ حکام عرب نفسی تازه کرده بودند، به سلطه طولانی اقوام بیابانگرد ترک درآمدند و در واقع شاهنامه واکنشی بود در برابر یوغ فرمانبرداری بیگانگان که بر گردن ایرانیان نهاده شد.

۲-۱- وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران در عصر فردوسی:

در این قرن دولت‌های ملی و محلی در بخش‌های مهمی از ایران تشکیل گردید. این دولت‌ها هر کدام به نوعی سعی کردند، ایران را از یوغ خلفای عرب بیرون بیاورند و سنن گذشته ایرانی را با سنن اسلامی پیوند زنند. آنها قیام‌های متعددی را انجام دادند و مهم‌ترین آنها قیام ابومسلم خراسانی و برانداختن بنی‌امیه و روی کار آوردن بنی‌عباس بود. البته با رهایی ایرانیان از ستم بنی‌امیه، این بار گرفتار بیداد بنی‌عباس شدند و آنان با تعصب و ریاکاری خود، در برابر ایرانیانی که با تندروی‌های آنان مخالف بودند، ایستادند و آنان را از پای درآوردند. البته علیرغم این بدعهدی‌ها، ایرانیان مسلمان همواره برای پیشبرد دین اسلام از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزیدند. «ایران در عین آنکه، طی انواع مقاومت‌های مسلحانه با خلیفه عرب جنگیده بود، از توسعه آنچه فرهنگ اسلامی نام دارد و از تلفیق عناصر دینی و قومی که در این سرزمین پدید آمده بود، غافل نماند» (زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۳۱۲).

با به حکومت رسیدن ایرانیان، عملاً قدرت و دخالت عباسیان در امور ایران کم شد و جریان‌های سیاسی مانند شعوبیه و تشیع در کانون توجه قرار گرفتند. فردوسی نیز با این دو جریان همگام شد و در خلال داستان‌هایش، مناسب موضوع اعتقادات شیعی خود را تبلیغ می‌نمود. البته جامعه متعصب دینی آن عصر، اقتضای می‌کرد که او برخی از مطالب مانند اعتقاد به ثنویت و نبرد نیکی و بدی را که مربوط به دین زرتشتی بودند، به شکلی تغییر دهد که با دین اسلام مطابقت داشته باشد و از کنار برخی آیین‌ها که قابل تطبیق نبود با عبارت «عمل بر آیین خویش کردن» بگذرد.

بهترین عناصر و نمادهای ملی که سبب شتاسایی و تمایز می‌شوند و هویت ملی، هویت قومی، هویت فرهنگی و هویت دینی را مشخص می‌نمایند، عبارتند از سرزمین، آیین، تاریخ، زبان و... (شادی‌گو و همکاران، ۱۳۹۹). در عصر فردوسی جریان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه به گونه‌ای بود که به نوعی هویت ایرانیان مسلمان را با نمادهای ملی نظیر زبان، تاریخ آیین دینی و.. ایرانیان کهن ارتباط می‌داد. در این جریان هویت جدیدی توسط شاعران شکل داده می‌شد به طوری که هویت مسلمان بودن به هویت ایرانی افزوده می‌شد. بنابراین در هویت جدید مسلمان بودن به عرب بودن محدود و محصور نمی‌شد بلکه با هویت ملی نیز ارتباط پیدا می‌کرد.

۲-۲- وضعیت علمی عصر فردوسی:

عصر مورد نظر دوران شکوفایی علوم و دانش بود. ایران در تمام زمینه‌های علمی در بالاترین سطح ممکن بود. تأکید فراوان دین اسلام و کتاب‌های پیش از اسلام مانند مینوی خرد و پندنامه اردشیر بابکان بر خرد، سبب ایجاد جامعه‌ای خردمحور در آن عصر گردید. اهتمام شاهان بر تشویق دانشمندان سبب شد که زمینه شکوفایی علمی به طور کامل فراهم گردد: «در این قرن علوم عقلی و نقلی رونق یافت و دانشمندان برجسته همچون ابن سینا، زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، صاحب‌بن‌عباد، ابن‌سعدان، بلعمی، جیهانی، ابونصر فارابی و... در شاخه‌های مختلف علمی، دست به نوشتن کتاب‌هایی زدند. نیز در این قرن کتابخانه‌های عظیمی تأسیس شد. به عنوان مثال المقدسی، کتابخانه عضدالدوله دیلمی را در شیراز دیده بود و درباره آن گفته است: «هیچ کتابی تا عهد عضدالدوله در انواع علوم تألیف نشده مگر آنکه در آن کتابخانه جمع شده باشد» (صفا، ۱۳۷۹: ۲۱۷). این دوره از حیث تکامل و رواج علوم و ظهور علمای بزرگ و تنوع افکار و کثرت

تألیفات اساسی، در رشته‌های مختلف دانش، مهم‌ترین دوره از ادوار تمدن اسلامی ایران است. تعداد مراکز تحقیق و کتابخانه‌ها و مدارس در سراسر ایران این عهد بسیار زیاد و تشویق پادشاهان و امرا و وزراء و خاندان‌های متمکن نسبت به اهل علم و برانگیختن آنان به تعلیم و تألیف قابل توجه و تحسین است.

۲-۳- وضعیت ادبی عصر فردوسی:

در این دوره علاوه بر روتق علوم عقلی، علوم ادبی، بلاغی و... نیز روتق بسیار یافت. در ابتدای این دوره رودکی و در اواخر آن فردوسی می‌زیستند. علاوه بر اینها باید از مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی، دقیقی، کسایی و... یاد نمود. استاد صفا در این باره می‌نویسد: «کمتر دوره‌ای از ادوار ادبی فارسی است که این همه شاعر استاد و بزرگ، آن هم از یک ناحیه محدود، در آن زندگی کرده باشند و کمتر عهدی است که در آن فصاحت و جزالت کلام تا این حد مفطور و ملکه گویندگان باشد. کثرت شعر و تعدد گویندگان یکی از خصائص عمده این دوران است. علت اساسی این توسعه و رواج روزافزون شعر، تشویق بی‌سابقه شاهان از شاعران و نویسندگان بود. همه امیران و شاهان مشرق در آن دوران نسبت به گویندگان پارسی سرای و نویسندگان تازی گوی ایرانی، رعایت کمال احترام می‌کرده‌اند و این حکم حتی درباره محمود غزنوی که شاعران را به منزله عوامل تبلیغات خود به کار می‌گماشت، صادق است؛ مگر در رفتار ناجوانمردانه او نسبت به استاد توس که آن خود داستان دیگری در قلمرو مسائل نژادی و مذهبی است» (صفا، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۱).

۳- جامعه‌شناسی هویت در روزگار فردوسی:

با سقوط دولت ساسانیان یکی از بزرگترین اتفاقات تاریخی در ایران رخ می‌دهد. امپراتوری ایران سقوط می‌کند و بیم آن می‌رود که نه از دید سیاسی، نظامی، اقتصادی؛ بلکه از حیث فرهنگ و تمدن نیز ایران سقوط کند؛ زیرا با ظهور حکومت اعراب، ایرانیان پس از نزدیکی به هزار سال فرمانروایی بر نیمی از جهان متمدن آن روز اینک در زمره بندگان و موالی اعراب بودند. بی‌فرهنگی‌ها و تمدن‌ستیزی‌های اعراب به گونه‌ای با یاد و خاطره فرهنگ و تمدن باشکوه سه سلسله شاهنشاهی ایران باستان، ناسازگار بود که ایران‌دوستان نژاده را به تکاپو واداشت. به ویژه سامانیان که خود ایرانیانی اصیل از شمال خراسان بزرگ بودند، در کسوت مبلغان و مروجان فرهنگ و تمدن ایرانی، سیاستی موسوم به سیاست نژادی در پیش گرفته بودند که در واقع نوعی رنسانس فرهنگی بود و نژادگان ایرانی را از گوشه و کنار این سرزمین، به سرایش تألیف و ترجمه کتاب‌ها و رسالات به زبان فارسی برانگیخته بود؛ به ویژه تب شاهنامه‌سرایی که هم به واسطه تشویق شاهان سامانی که خود را از نژاد ساسانیان می‌دانستند و هم به سرعت به اوج‌گیری نهضت‌های شعوبی ضدعربی رواج گرفته بود به گونه‌ای که در کمتر از یک قرن چندین شاهنامه‌منثور و منظوم به وجود آمد؛ از جمله شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه دقیقی و شاهنامه فردوسی (صفا، ۱۳۷۹: ۳۶).

اعراب تلاش گسترده‌ای را برای قطع رابطه ایرانیان با میراث تاریخی و فرهنگی گذشته خویش آغاز کردند. زیرا بهترین روش جهت هویت‌زدایی ملتی، جدا کردن آنان از میراث گذشته است. آنان می‌کوشیدند در همه ممالک اسلامی و از جمله ایران، آداب و رسوم و زبان عربی را جایگزین آداب و رسوم و فرهنگ آنان نمایند. «پیروی ایرانیان مسلمان از اعیادی همچون نوروز، جشن مهرگان و رعایت سایر آداب و رسوم ایرانی (چون نحوه لباس پوشیدن) به نظر اعراب، پیروی از آداب مجوس و کفار بود و آن را بر نمی‌تافتند» (صفا، ۱۳۴۷: ۲۲۰). «در این دوره حتی برخی از ایرانیان از تقویم اوستایی به جای تقویم عربی، سود می‌بردند

و بعضی از اعتقادات زمان ساسانیان، همانند حرمت روز اورمزد (نخستین روز از هر ماه که از روزهای سعد است) هنوز جاری بود. به عنوان مثال بوشکور بلخی در شعری چنین می‌سراید:

روز اورمزدست شاها شاد زی برکت شاهی نشین و باده خور»

(زرین‌کوب، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

در این دوران، تدوین و گردآوری شاهنامه و شاهنامه‌نویسی رواج می‌یابد. این شاهنامه‌ها هم اساطیر و هم تاریخ و هم فرهنگ گذشته ایرانیان را در برمی‌گرفت. گرایش شدید به شاهنامه‌نویسی نشان دهنده‌ی این امر است که ملت ایران علاقمند بود با حفظ هویت اسلامی، هویت ایرانی خود را بازیابد. شاهنامه‌هایی از قبیل شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابوعلی محمدبن‌احمد بلخی، شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق، شاهنامه دقیقی، شاهنامه فردوسی و گرشاسب‌نامه اسدی توسی، همگی یادگار همین دوران است. این دوران درخشان فرهنگی فرصتی مغتنم برای بازیابی فرهنگ ایرانی در برابر فرهنگ بدوی اعراب بود؛ زیرا چنانکه از شواهدی مانند آثارالباقیه بیرونی بر می‌آید، حکام عرب در دوران تسلط بر ایران آگاهانه در پی زوال فرهنگ و زبان ایرانی بودند، چرا که آن را از مجوس می‌دانستند (بیرونی، ۱۹۲۳: ۲۲۰).

«از طرف دیگر، از اوایل قرن چهارم هجری، حکومت‌های محلی در ایران تشکیل گردید. شاهان و امرای این حکومت‌ها سعی و تلاش وافری را به کار بردند که ریشه و نسب خودشان را به ایران قبل از اسلام برسانند و در این راه حتی به جعل شجره‌نامه نیز پرداختند. آل‌بویه ادعا کردند نسبشان به بهرام‌گور می‌رسد. صفاریان و طاهریان خودشان را از نژاد انوشیروان و رسم می‌دانستند. سامانیان خود را به آغاز پیدایش ایران یعنی به منوچهر - پادشاه پیشدادی - منتسب نمودند و کار غلو در این موضوع به جایی کشیده شد که غلامان نوحاسته و ترک و مهاجمان زردپوست، در اوایل قرن پنجم، هم به جعل نسب برای خود مبادرت می‌کردند. مثلاً آل‌سبکتگین نسب خود را به یزدگرد شهریاری می‌رسانیدند و سلجوقیان مدعی بودند که نژادشان به افراسیاب می‌کشد» (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۴۴۱).

تمامی این حوادث و وقایع نشان می‌دهد که ایرانیان با تمسک به تاریخ، حماسه، افسانه و اسطوره، به دنبال کسب هویت ملی بودند. در واقع نه تنها ملت ایران مقهور آداب و رسوم و فرهنگ عربی نشد، بلکه آنان را در فرهنگ و تمدن خویش هضم نمود.

کتاب «تاریخ ایران بعد از اسلام» به نکات جالبی اشاره می‌نماید: «عباسیان تنها خود را به اخذ و تقلید بعضی از آداب و رسوم فرس اکتفا نکردند، بلکه خود را یکسره تسلیم نفوذ تمدن و فرهنگ ایرانی نمودند و تقریباً در همه چیز، رسوم و عادات فرس را تقلید کردند؛ چنانکه نوروز ایرانی را که بنی‌امیه از آن جز هدایای نوروزی چیزی نمی‌شناختند، احیاء کردند. هنگام نوروز به سلام نشستند و شاعران آنها را بدان روز تهنیت گفتند. جشن سده و مهرگان نیز به همین گونه مورد توجه آنان گشت و حتی جشن چهارشنبه‌سوری را هم فراموش نکردند. حتی در لباس نیز غالباً از آنچه نزد ایرانیان متداول بود، تقلید کردند» (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۴۵۳).

درواقع ایرانیان هرچند با دو فرهنگ مهاجم رو به رو شدند و در ظاهر در برابر آنان شکست خوردند، اما خود را مقید و متعهد به پاسداری هویت ایرانی خود دانستند و متناسب با وضعیتی که عصر و تاریخ بر دوش آنها نهاده بود، هویت ایرانی خود را به اسلام پیوند زدند و مانع از بین رفتن و مفقود شدن تاریخ و

زبان فارسی شدند. چراکه: «فرهنگ و تمدنی که برای سؤالات جدید (شرایط فرهنگی - اجتماعی) پاسخ‌های مناسب و جدید دارد، ماندگار است. اما فرهنگ و تمدنی که در برابر سؤالات جدید، پاسخ‌های نامناسب و کهنه را تکرار نماید، محکوم به شکست است» (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۶۱-۶۰).

فرهنگ و تمدن ایرانی، در روزگار فردوسی دو پاسخ مناسب را ارائه نمود: از یک طرف فرهنگ و تمدن اسلامی را اخذ نمود و از آن به عنوان یکی از ارکان مهم هویت ملی خود تغذیه نمود و از طرف دیگر، فرهنگ و آداب و رسوم عربی را در خود هضم نمود و اعراب را به نوعی مدیون فرهنگ ایرانی نمود.

۴- انگیزه فردوسی از سرودن شاهنامه

بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی قرن چهارم و پنجم، این نکته را نمایان می‌سازد که ایران از چهار طرف مورد هجوم عناصر بیگانه قرار گرفته بود. این عناصر، چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم، سعی در محو کردن هویت ملی ایرانیان داشتند. بدون تردید عوامل و انگیزه‌هایی در تقویت و باروری ساختار فکری فردوسی تأثیر داشته است. این عوامل عبارتند از:

۴-۱- نژادپرستی مفرط اعراب:

با سقوط حکومت ساسانیان و ورود حکومت اسلامی به ایران، تمام عرصه‌های زندگی ایرانیان دگرگون شد و مردم به دین اسلام گرویدند. اما حکام اموی و عباسی که در ابتدا داعیه برابری و مساوات با مردم ایران را داشتند، به رفتارهای تبعیض‌گرایانه سیاسی و اجتماعی روی آوردند و برخورد بسیار متعصبانه‌ای با ایرانیان که خدمات بسیاری برای آنان انجام داده بودند، در پیش گرفتند. برخی از این تازه مسلمانان ایرانی که از خاندان‌های نژاده و در عین حال مسلمانانی معتقد بودند، این رفتار اعراب را بر نمی‌تافتند و از رفتارهای متعصبانه و مغرضانه حکام مسلمان به تنگ آمدند و بارها به آنان متذکر شدند که طبق نص صریح قرآن، همه انسان‌ها با هم برابرند مگر در تقوی و چون کاری از پیش نبردند جنبش و نهضت شعوبیه را پدید آوردند و قیام‌های بسیاری علیه بیدادگری اعراب برپا داشتند. «فعالیت‌های ایرانیان در ابتدا مبتنی بر مساوات بود. اما سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان و اینکه ایرانیان اساس این دولت را پی‌ریزی کرده بودند، اهل تسویه را وادار به مفاخرت به اصل و نژاد و منسب خود کرد و لفظ «شعوبیه» رسماً در اوایل عصر عباسیان معمول و رایج شد» (صفا، ۱۳۴۷: ۲۶).

ایرانیان مسلمان که خود را در چنبره ظلم و بیداد حاکمان عرب می‌دیدند و بنیان‌های فرهنگ و تمدن خود را در خطر می‌دیدند این گونه ستم آنان را متذکر شدند: «هر ملتی واجد نوعی عظمت و بزرگی است که بدان مباهات می‌کند. چنانکه رومیان به سلطنت عظیم و فزونی ممالک و شهرها و آبادی کشور. هندی‌ها، به حکمت و فلسفه و طب و کثرت جنگل و میوه و دریا، چینی‌ها دارای صنعت و فنون و نقش و نگار و هنرهای دیگرند. نیز هر قومی را مایه مفاخرتی است. اما اعراب به هیچ ممتاز نیستند، صحرای بی‌آب و علف و زندگانی‌ای تلخ و خشن و بدوی دارند، در جاهلیت فرزندان خود را از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند، اگر احیاناً به کسی احسانی کنند، یا ستم‌دیده‌ای را فریادرس باشند، دنیا را پر از فخر و تظاهر می‌کنند و همه جا را از نظم و نثر پر می‌کنند» (ممتحن، ۱۳۵۴: ۲۰۴).

افتخار به اصل و نسب همواره در مرکز فرهنگ امویان بوده است. میل به خودنمایی و افتخارطلبی در آنان به حدی بود که ایرانیان را بیش از خدمتکار و بنده خویش به حساب نمی‌آوردند و به علت همین تفکر که در عمق جان و روح آنان رسوب کرده بود، به تحقیر عقده‌وار ایرانیان این گونه می‌پرداختند که «نه تنها ما

شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم، بلکه از پلیدی کفر و شرک نجات داد، مسلمان کردیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم. ما شما را با شمشیر سعادت‌مند ساختیم و با زنجیر به بهشت کشانیدیم. خدا ما را مأمور کرد، تا خود را برای راهنمایی شما به کشتن بدهیم و شما را اسیر کرده، آزاد سازیم» (دورانت، ج ۴: ۱۳۷۷: ۷۱).

این بینش افتخارطلبی و اهلنت و خواری که اعراب اموی بر ایرانیان روا داشتند، در لایه لای سطور کتاب‌های ادبی و تاریخی نمایان است و ظلم و خشونت ضد اخلاقی آنان نسبت به ایرانیان آشکار است.^۱ این بیدادگری‌ها، زمینه‌ساز بروز رفتارهای مقابله به مثل ایرانیان شد و آنان را بر آن داشت تا دست به مبارزه بزنند. این مبارزه‌ها گاه به صورت جنگ و خونریزی (قیام ابومسلم خراسانی) و گاهی به صورت مناظرات و مشاجرات ادبی و علمی دیده می‌شود.

شعوبی‌گرایان رغبت بسیار به برانگیختن احساسات ایرانیان و انتقام‌جویی از حکام اموی داشتند و خواهان ایجاد شرایط مناسب برای احیای موارث فرهنگی و ملی بودند. در این بین فردوسی چون در ایامی می‌زیست که تا حدودی اثرات تسلط دویست ساله اعراب بر ایران کمرنگ شده بود و خاندان‌های اصیل ایرانی در گوشه و کنار ایران سر بر آورده بودند، به عنوان مسلمانان معتقد، برای بازیابی فرهنگ ایرانی به سرایش شاهنامه پرداخت و با رعایت حریم شعائر اسلامی و ابراز علاقه به پیامبر و اهل بیت او، در جهت حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی گام برداشت. از این رو ملی‌گرایی فردوسی، فقط بر محور میهن‌دوستی محض نیست، بلکه او خود را متعهد به پاسداشت معرفت ایرانی - اسلامی نموده است.

۴-۲- عشق به فرهنگ و زبان فارسی:

دومین و شاید مهم‌ترین انگیزه فردوسی عشق به فرهنگ و زبان و تمدن ایران است. «پیام ملی شاهنامه تنها به پاسداری از مرز و بوم ایران محدود نمی‌گردد، بلکه این پیام عبارت است از دعوی ایرانی در رهبری جهان. فردوسی خود آورنده این دعوی نیست، بلکه وارث و ناقل آن است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۴۸).

شاهنامه که ترسیم‌کننده مراحل شکل‌گیری فرهنگ و تمدن ایرانی است، تنها داستان جنگ و فرمانروایی شاهان نیست، بلکه در آن از تشریفات درباری گرفته تا مراسمی چون ازدواج، آیین‌های خاکسپاری و سوگ مردگان و بسیاری دیگر از عقاید و عادات اجتماعی ایرانیان سخن رفته است و فردوسی با بازتاب جزئیات این آیین‌ها، تصویری زنده و غنی از آداب اجتماعی ایرانیان را ارائه می‌دهد.

اهمیت دیگر شاهنامه پاسداشت زبان فارسی است، چرا که فردوسی در خراسان بزرگ می‌زیست و به علت دوری از مرکز خلافت که به غرب ایران نزدیک بود، کمتر تحت تأثیر زبان عربی قرار داشت. علاوه بر موقعیت جغرافیایی خراسان، خود فردوسی میراث‌دار زبان فارسی بود و با به کارگیری واژگان اصیل زبان فارسی، وظیفه این میراث‌گرایی را به خوبی به جا آورد. «شاهنامه به خاطر گنجینه بزرگ واژه‌های فارسی آن، برای موجودیت زبان فارسی اهمیت کمتری ندارد. اگر ما از میان آثار موجود و کهن زبان فارسی آنهایی را که مانند شاهنامه رقم واژه‌های بیگانه‌شان نسبت به کل واژه‌های کتاب از حدود پنج درصد بیش تر نیست، به

۱- برای آگاهی بیشتر از نمونه‌های این‌گونه بیدادگری‌ها رک به:

الف) ممتحن، حسینعلی، نهضت شعوبیه، ص ۱۴۵ به بعد.

ب) دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۷۰ به بعد.

یک جا گرد آوریم، حجم همه آنها روی هم رفته به حجم شاهنامه نمی‌رسد. به طوری که اگر شاهنامه را نداشتیم، هر کسی می‌توانست ادعا کند که زبان فارسی بدون رقم بزرگی از واژه‌های بیگانه، زبانی ناتوان یا دست کم فاقد فصاحت و شیوایی است. (همان: ۸). لذا با مدد توجه فردوسی به زبان و فرهنگ و هویت ایرانی، شاهنامه تا کنون توانسته است با وجود همه فراز و فرودهای تاریخی، توانسته رسالت خود را در نشان دادن مؤلفه‌های زبانی، فرهنگی و اجتماعی به خوبی به جای آورد. در واقع مهم‌ترین دستاورد فردوسی در شاهنامه، نشان دادن تاریخ و فرهنگ ایران به صورت زبانی و نمادین است.

۵- میهن‌دوستی فردوسی:

افراد در مقایسه و قضاوت و اظهارنظر، معمولاً گروه و فرهنگ خود را مرکز و میزان و معیار خوبی‌ها، کمالات و درستی‌ها می‌دانند و دیگران، یعنی تفاوت‌هایی را که دیگران دارند، نشانه پایین بودن، بد و نادرست بودن آنان می‌شمارند. این خصوصیت را که خواه و ناخواه، یا مستقیم و غیرمستقیم، در همه جوامع یافت می‌شود «قوم‌مداری» می‌گویند. (روح‌الامینی، ۱۳۷۶: ۳۱).

شاهنامه فردوسی همواره سرچشمه دل‌بستگی به میهن و گرامی‌داشت فرهنگ ایرانی بوده است. فردوسی در آن خواهان بازگشت آزادی و عظمت به ایران بود و آرزومند بر تخت نشستن ایرانی نژاده‌ای بود تا ایرانیان را از اسارت اقوام مهاجم نجات دهد. وطن‌دوستی او را بر زنده کردن فرهنگ و تاریخ گذشته ایران برانگیخت و به احیا و زنده نگه داشتن زبان و هویت همت گماشت. در واقع شاهنامه بزرگداشت ایران و مردم آن و سوگ سرود سقوط آنان در برابر بیگانگان است. فردوسی به حدی به ایران عشق می‌ورزد که شاید نظیری برای او نتوان در ادبیات سراغ گرفت.

تئودور نولدکه به خوبی به این مسأله اشاره کرده است: «وطن‌پرستی یعنی ایران‌پرستی شاعر ما یک نوع ایران‌پرستی معنوی بود. وطن‌پرستی او [فردوسی] عبارت است از: شوق مفرط برای ملتی که وحدت و بزرگواری آن از مدت‌ها پیش از بین رفته بود» (نولدکه، ۱۳۲۷: ۶۹).

البته باید یادآور شد که در میهن‌دوستی فردوسی نوعی اعتدال وجود دارد و او در ورطه میهن‌پرستی یا قهرمان‌پرستی در امان مانده است. «علی رغم باور بسیاری از پژوهندگان جنبه ناسیونالیستی شاهنامه چندان قوی نیست. فردوسی چند صد بار نام ایران را در شعر خویش آورده است. اما این نام جز در مورد انگشت‌شمار حس میهن‌پرستی او را برنیا نگیخته است. از سخن این شاعر پیداست که ایران را دوست دارد، اما این دوست داشتن اولاً به هیچ وجه افراطی نیست، ثانیاً همواره واقع بینانه است» (سرامی، ۱۳۶۸: ۷۱۲).

علیرغم باور بسیاری از پژوهندگان، جنبه ناسیونالیستی^۱ شاهنامه چندان قوی نیست. فردوسی حدود ۱۳۰۰ بار واژه ایران، ۴۰۰ بار واژه ایرانی و ۴۰ بار واژه آزاده به معنای ایرانی را در شعر خویش به کار برده است. (تکمیل همایون، ۱۳۶۹: ۱۴۳)

۱- واژه Nasionnalism از واژه Nation از ریشه‌ی «زادن و متولد شدن» است، در فارسی آن را به «ملی‌گرایی» ترجمه کرده‌اند. در کل ناسیونالیسم عبارت است از «رسیدن به نوعی خودآگاهی ملی و اعتماد به خود، برای رهایی از سلطه‌ی بیگانگان یا عوامل داخلی با توسل به برخی نمادهای مشترک فرهنگی، پرچم و... است. ناسیونالیسم در هر سرزمینی متناسب با باورها، آرمان‌ها و... معنای تازه می‌یابد. چنانکه پایه‌ی ناسیونالیسم در

میهن‌دوستی فردوسی در جهت پاسداشت ارزش‌های تاریخ و تمدن ایرانی است و: «یکی از امور اساسی برای بالا نگه داشتن روحیه‌ها در دوران جنگ است، به این صورت که جامعه، ارزش‌ها، باورها و سنت‌های خود را بهترین، یا دست کم، خیلی بهتر از ارزش‌ها و باورهای دشمن بداند» (کوئن، ۱۳۷۹: ۶۶).

فردوسی در عین میهن‌پرستی، هیچ‌گاه نابخردی‌های برخی از شاهان و پهلوانان ایرانی را برنناخته و مصیبت‌هایی را که افرادی چون کیکاووس و گشتاسب و سلم و تور رقم می‌زنند، توجیه نمی‌کند و همه این موارد گواهی بر اعتدال فردوسی در وطن‌دوستی اوست. او حتی برخی از دشمنان ایران را با چهره‌ای عاقل و انسان‌دوست معرفی می‌کند و رفتار پیران و یسه، اغریث و پشتون را در جاهایی تحسین می‌نماید. لذا فردوسی اگر مخاطبانش را به میهن‌دوستی فرا می‌خواند، هدف او برانگیختن حس وطن‌دوستی و دفاع از سرزمین خویش است و هرگز به کوتاه‌بینی‌های نژادی و زبانی و دینی دچار نشده است:

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودک و خرد و پیوند خویش
همه سر به سر تن به کشتن دهیم به از آنکه کشور به دشمن دهیم
جهان جوی اگر کشته آید به نام به از زنده، دشمن، بدو شاد و کام

(ج ۶/ ص ۹۹/ ب ۵۴۸-۵۴۶)

نمونه‌ای از میهن‌دوستی فردوسی در داستان اسارت کاووس‌شاه در دام شاه هاماماوران جلوه‌گر می‌شود. در آن زمان شاهان اطراف از همه سو به ایران می‌تازند و حتی ترکان و تازیان بر سر تصاحب این سرزمین با هم می‌جنگند. ایرانیان که میهن‌شان را از دست رفته می‌بینند، به سراغ رستم، به زابلستان می‌شتابند و از او کمک می‌خواهند. آنچه را که آنان برای برانگیختن رستم به جنگ با دشمنان ایران، بر زبان می‌آورند، بیانگر حسن وطن‌پرستی عمیق آنان است و بی‌گمان فردوسی به عنوان گزارشگر این ماجرا، خود از چنین احساسی بی‌بهره نیست. او از زبان ایرانیان به جهان پهلوان خطاب می‌کند:

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و رنج و بلاست نشستنگه تیز چنگ اژدهاست
کسی کز پلنگان بخورد دست شیر بدین رنج ما را بود دستگیر

(ج ۲/ ص ۱۳۸/ ب ۱۹۷-۱۹۴)

نمونه دیگری از ایران‌دوستی فردوسی که ورد زبان ایرانیان است:

هنر نیز ایرانیان راست و بس ندارند گرگ ژیان را به کس

(ج ۷/ ص ۴۳۱/ ب ۲۲۲۵)

اروپا، نفی قدرت کلیسا بود و در شبه قاره هند تعلقات دینی پایه‌ی ناسیونالیسم است. در ایران نیز نمی‌توان، تلقات ناسیونالیستی را از مذهب جدا دانست. در این باره رک به: ابریشمی، ۱۳۷۳: ۲۸.

نکته دیگری که کمتر بدان توجه شده است، این است که چون فردوسی، اهل توس است، طبق باور برخی، باید از شهر توس به فراوانی و با تعصب یاد کرده باشد، اما فردوسی تنها در ۹ مورد از توس یاد کرده است (تکمیل همایون، همان: ۱۴۳) و به هیچ وجه، در شاهنامه، از زادگاه خویش، سخنی که وابستگی او را به این آب و خاک باز نمایاند، بر زبان نرانده است. با آنکه چند تن از قهرمانان داستان‌های شاهنامه با زادگاه او هم نام‌اند و با آنکه یزدگرد سوم در واپسین روزهای زندگانی خویش از «بست» و «نیشابور» به توس می‌رود و می‌توان گفت، دست سرنوشت، داستان حماسه ایران را، در نزدیکی ولایت وی به پایان می‌رساند، اما دخالت‌های شخصی خویش را در حماسه ملی ایران، وارد نمی‌کند.

۶-طبقات اجتماعی:

از جهت طبقه بندی نظام اجتماعی فردوسی با ارائه تصویری از نظام شبه کاستی طبقات اجتماعی، به معرفی ویژگی طبقه «دهقانان» می‌پردازد:

گزین نامه نامور شهریار	به گیتی بمانم یکی یادگار
تو این را دروغ و فسانه مدان	به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز و معنی برد
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخن‌ها همه بازجست
تو این را دروغ و فسانه مدان	به یکسان روش در زمانه مدان
ز هر کشوری موبدی سالخورده	بیاورد و این نامه را گرد کرد

(ج ۱/ ص ۱۲/ ب ۸)

از جنبه اجتماعی سه طبقه؛ اشراف، دهقانان و کشاورزان طبقات مهم جامعه ایران بودند. طبقه «دهقانان» از طبقات نجیب و صاحب ضیاع و مکنت محسوب می‌شدند (ثواب، ۱۳۹۳) که دارای نوعی اشرافیت ارضی بوده و جزء طبقات ممتاز ایران محسوب می‌شدند.

شاهنامه فردوسی هرگز مختص و منحصر به یک موضوع خاص نیست و درون‌مایه‌های سیاسی و اجتماعی با آن درآمیخته است. شاهنامه‌سرایی که به واسطه تشویق شاهان سامانی رواج گرفته بود، فرصت مناسبی برای بازیابی فرهنگ ایرانی در برابر فرهنگ اقوام مهاجم بود و در واقع فردوسی با طرح مسائل سیاسی و اجتماعی به صورت ضمنی در شاهنامه، در برابر بیدادگری‌ها و تبعیض‌ها واکنش نشان می‌داد.

در دوران فردوسی، تدوین و گردآوری شاهنامه و شاهنامه‌نویسی رواج می‌یابد. این شاهنامه‌ها هم اساطیر و هم تاریخ و هم فرهنگ گذشته ایرانیان را در برمی‌گرفت. گرایش شدید به شاهنامه‌نویسی نشان دهنده‌ی این امر است که ملت ایران علاقمند بود با حفظ هویت اسلامی، هویت ایرانی خود را بازیابد. شاهنامه‌ی فردوسی همواره سرچشمه‌ی دلبستگی به میهن و گرمی‌داشت فرهنگ ایرانی بوده است. فردوسی در آن خواهان بازگشت آزادی و عظمت به ایران بود و آرزومند بر تخت نشستن ایرانی نژاده‌ای بود تا ایرانیان را از اسارت اقوام مهاجم نجات دهد. وطن‌دوستی او را بر زنده‌کردن فرهنگ و تاریخ گذشته‌ی ایران برانگیخت و به احیا و زنده‌نگه‌داشتن زبان و هویت همت گماشت. در واقع شاهنامه بزرگداشت ایران و مردم آن و سوگ سرود سقوط آنان در برابر بیگانگان است. فردوسی به حدی به ایران عشق می‌ورزد که شاید نظیری برای او نتوان در ادبیات سراغ گرفت.

- بذرافکن حمیرا، روحانی علی (۱۳۸۹). «بازنمایی اجتماعی در شاهنامه فردوسی (بررسی سیر شکل‌گیری و دگرگونی جامعه ایرانی در شاهنامه فردوسی)»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۱(۴)، صص: ۷۲-۴۹.
- برگر، پیتر و لوکمان، توماس (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه: فریبرز مجیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۹۲۳). آثار الباقیه عن القرون الخالیه، طبع لایپزیک.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۶۹). «گفتاری در ماندگاری فرهنگی شاهنامه»، فصلنامه فرهنگی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، کتاب هفتم.
- ثلاثی، محسن (۱۳۷۹). جهان ایرانی و ایران جهانی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۳). «تأثیر اوضاع عصر فردوسی بر تدوین شاهنامه»، دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، ۱(۱)، صص: ۱-۳۴.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱). سخن‌های دیرینه (سی گفتار در شاهنامه فردوسی) به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار.
- دهمرده، برات (۱۳۸۸). تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان، چاپ اول، تهران: دانشگاه پیام نور.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۶). زمینه‌ی فرهنگ‌شناسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات عطار.
- رضی، داوود؛ عمرانی دهکهان، سجاد و دارایی زاده، علی (۱۳۹۲). «رویکرد جامعه‌شناختی به نقد ادبی (با تأکید بر ساخت‌گرایی تکوینی لوسین گلدمن)، هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، دانشگاه هرمزگان.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: چاپ اول، انتشارات امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۹۱). روزگاران، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات سخن.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شادی‌گو، شهریار؛ پروانه، فریبا و توتونچی، مه‌ری (۱۳۹۹). «تحلیل مضامین ارزش‌های دفاع مقدس و ظلم‌ستیزی انقلاب اسلامی ایران در کتاب‌های فارسی و مطالعات اجتماعی ابتدایی»، فصلنامه علمی رهیافت انقلاب اسلامی، ۱۴(۵۱)، صص: ۲۲-۳.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۷). تاریخ ادبیات در ایران، چاپ اول، تهران: ابن‌سینا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۹). حماسه‌سرایی در ایران، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۸۸). نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان، چاپ دوم، تهران: کوشش.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). شاهنامه (براساس چاپ مسکو)، به کوشش: سعید حمیدیان، جلد ۹، چاپ ششم، تهران: نشر قطره.
- کوئن، بروس (۱۳۷۹). مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس: دکتر غلام‌عباس توسلی و رضا فاضلی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.

- ممتحن، حسینعلی (۱۳۵۴). نهضت شعوبیه (جنبش ملی ایرانیان در برابر اموی و عباسی)، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.
- منشادی، مرتضی (۱۳۸۹). «پیوند اسطوره و سیاست در شاهنامه: تلاش برای بازتولید هویت ملی ایرانیان»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۱(۱)، صص: ۳۷-۵۶.
- نولدکه، تئودر (۱۳۲۷). حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، مقدمه‌ی سعید نفیسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.